

بررسی انتقادی

اجتماعی در ایران بخود داده باشند • هنوز که هنوز است حتی يك جزوه کوچک هم از طرف هیچکدام درباره تحولات اقتصادی اخیر (در تمام جوانب آن) و تاثیر و عواقب آن بر دین و نماز انقلابی منتشر نشده است • در نتیجه • حتی اگر از موانع ایدئولوژیک و تاریخی (استالینیسم و ناسیونالیسم) که پیوسته سد راه تدوین استراتژی انقلابی در ایران بوده و هست نیز چشم پوشی کنیم • اصولاً کلیه برنامه های سیاسی پیشنهادی گوناگون از آنجا که مترادف با درک زبربنای اقتصادی کنونی جامعه ایران تهیه شده • در تحلیل نهائی همگی دستکم مبتلا به انحرافات ذهنیگراییند • تفاوتها صرفاً بازتاب درجات مختلف انحراف در این انحراف است • (همانجا)

سردرگمی گروهها درست بزبان رانده شده است • ولی باید افزود که از هنگام برآمدن جریان نوچپ • بویژه در برون از کشور با آغاز جریان "سازمان انقلابی" بایستگی بررسی زمینه • بزبان آنان "تحلیل طبقاتی" • همچون آغازگاه برنامه و روش انقلابی • باوری همگانی گشت و روشنفکران برآستی می کوشیدند کار گذشته رهبری حزب توده را • که همانا تئوری بافی برای روش از پیش نهاده میموده دوباره نکنند • ولی از آنجا که رهاساختن خویش از این روش تنها به نیکخواهی وابسته نیست • پیشرفتشان بدانجا انجامید که دریافتهای خویش را از مفاهیم "مارکسیستی" • مفاهیم دست دوم سومی که از خواندن نوشته های دست دوم سوم بدست آمده بود • جای رخدادگی نهند و پدیده ها را بکمک آنها دسته و گروه بندی کنند • نام اینکار "تحلیل مشخص" • "تحلیل طبقاتی" و مانند آنها نهاده شد • نوشته درست گوشزد می کند که "کشف مارکس در این نبود که به وجود طبقات و مبارزه طبقاتی پی برد • بلکه در اینکه رابطه بین موقعیت مشخص طبقات و مبارزات طبقاتی را با مراحل تاریخی انکشاف نیروهای مولده روشن ساخت" • گرچه در اینجا نیز باید افزود که مارکس تولید و بازتولید این طبقات • بویژه در سرمایه داری را نشان داد و بر این پایه پیوند میان آنها با نیروهای بارور روشن گشت • بهر رو • روشنفکران درست در همان طبقات • آنهم دریافت خویش از آن • مانند وبه تولید و بازتولید نرسیدند • از اینرو گفتن "بدون اینکه کوچکترین زحمتی در تجزیه و تحلیل واقعیت عینی تولید اجتماعی در ایران بخود داده باشند" در برخوردیه "تحلیل طبقاتی" آنان کافی نیست • برای آنان همین کار "تجزیه و تحلیل واقعیت عینی تولید اجتماعی در ایران" است و کار پر زحمتی نیز هست • باید فراماندن آنان را در بازتاب شکاف طبقاتی و فرا رفتن به رخدادگی برونسرو دریافت تولید و بازتولید طبقات رخ داده و نه انگاشته جامعه نشان داد • باید روشن کرد که یکی از نخستین گامهای انتقادی در گستن از لایه های میانه دور ریختن این "تحلیل طبقاتی" است • نا گفته نماند که نوشته نیز با پافشاری روی "تولید اجتماعی" و نه تحلیل طبقاتی جدایی دیدگاه خویش را از این بینش باز میگوید • این بینش • که ویژه لایه های میانه جامعه است • بر پایه جدانگری خویش تکبیر نیست و نمی تواند ازین بیاغازد • دیدگاه وی پراکندگی • جدائی و شکاف است • تنها جامعه فراهم طبقات • بلکه هر پدیده فراهمی است از ویژگیها • دانه ها و مایه ها • بی آنکه پیوندی جز همین جدایی و ستیزه • که هماهنگی نیز مینماید • میان آنها برپا باشد • برای آنکه نمونه بی از این بینش دست دهم • از آنجا که نوشته بازگفتی از "توفان" آورده است • نگاهی کوچک در نوشته بی می کنیم که از دیدگاه "توفانی" به دور بودن "توفان" از بررسی مشخص ساخته است • نوشته "سخنی با رفقا درباره سازمان "مارکسیستی - لنینیستی" توفان" نام دارد • نوشته بی است فکاهی و سراسر زد و خورد از "عضو سابق هیئت مرکزی سازمان مارکسیستی"

نوشته زبربن نقدیست بر بخش اول "یادداشت هائی درباره صنعتی شدن ایران" که در شماره ۴ کند و کاو منتشر شد • این نوشته قبلاً در شماره ۳ کاوش به چاپ رسیده بود • اما • بنابه اطلاع هیأت تحریریه کاوش (شماره ۴ • تیرماه ۱۳۵۶) تنها تعداد کمی از این شماره پخش شده است • از اینرو • بویژه با در نظر گرفتن اینکه این بحث ادامه خواهد داشت • لازم دیدیم که این نقد توسط کند و کاو نیز باز منتشر گردد تا در دسترس خوانندگان بیشتری قرار گیرد • هیأت تحریریه کند و کاو

در شماره ۴ "کند و کاو" (پائیز ۱۳۵۵ • ۱۹۷۶) نوشته بی زبرنام "یادداشت هائی درباره صنعتی شدن ایران" آمده است که در آن پرسشهای شایسته بررسی بیشتری پیش کشیده شده است • نوشته دو بخش دارد: یکی بررسی کوتاهی از دیدگاه گروههایی از جنبش چپ ایران درباره دگرگونیهای واپسین "صنعتی شدن ایران" دیگری پیش کشیدن دیدگاه خود نگارنده در اینباره • در این نوشته تنها به گفتگو درباره بخش نخست نوشته میپردازیم • دیدگاه بخش دوم تازه پس از پایان آن - نوشته هنوز پایان نیافته است - ارزیافتنی است • نا گفته نماند که نوشته "کند و کاو" دیدگاه گروهها را در پیوند با "صنعتی شدن" بررسی کرده است • از اینرو آنچه قزون بر آن آورده میشود • تا آنجا که با دیدگاه نوشته هماهنگی دارد • باید همچون گسترش آن دریافت شود •

۱ - توفان

نوشته با بازگفتی از "توفان" آغاز میشود:

"اگر درست است که محمد رضا شاه از کشور ایران کشور ساعتندی ساخته است • اگر درست است که ایران را از کشوری کشاورزی به کشوری صنعتی مبدل گردانیده است و همچنان در راه صنعتی کردن پیش میرود در آنصورت باید از رژیم او پشتیبانی کرد • باید بزیر پرچم او رفت" • (کند و کاو • شماره ۴ • ص ۳)

اینرا نویسنده همچون نمونه بی "زحمت" از شیوه برخورد نادرستی که ••• بین بخش عمده بی از گروههای مارکسیستی مشترک است • که "مدتهاست از برخورد صحیح با مسئله صنعتی شدن ایران جلوگیری کرده" است • پیش میکشد • و برآستی چه باز گفت روشن و بجائی • سپس در اینباره یاد آور میشود:

"اما اینکار دقیقاً گاریست که اکثریت عظیم گرایشهای یک طیف وسیع اپوزیسیون سیاسی 'مارکسیستی' ایرانی را تشکیل میدهند انجام داده اند • حزب تشکیل داده اند • طرح اولیه و تکمیلی برنامه ارائه کرده اند • محتوی انقلاب ایران را روشن ساخته اند • انقلاب را مرحله بندی کرده اند • تکالیف هر مرحله را با تمام جزئیاتش تعیین کرده اند • طبقات انقلابی و ضد انقلابی را دقیقاً مز - بندی کرده اند ••• و قس طیهذه • و اینهمه بدون این که کوچکترین زحمتی در تجزیه و تحلیل واقعیت عینی تولید

لنبنیستی توفان" در انتقاد بدان (سرنوشت نویسنده از نوشته اش فکا هیتر است) * با اینهمه ، در نوشته هم جریان روزانه سازمانها - ئی چون "توفان" بروشنی باز گفته شده و هم از آن رد اندیشه روشنفکران" انتقادی " سرگشته بی چون " عضو سابق هیئت مرکزی سازمان مارکسیستی - لنبنیستی توفان" بر خواندنی است * ولسی ارزش نوشته بیش از هر چیز در بازگویی روشن ، و بزبان نوشته "گند و گاو" زمخت بینش بالا است *

سنده پس از معرفی خویش از راه ستودن کنفدراسیون و دشنام و ناسزا به دد و دیو و تور و سوسیال امپریالیسم چنین آغاز میکند :

" رفیق مائوتسه دون در تحلیل همه جانبه و پیرازشیکه در ۲۰ ماه مه ۱۹۷۰ از تضاد های اساسی جهان نمود به کلیه مارکسیست - لنبنیستهای جهان بروشنی نشان داد که گرایش عمده در جهان انقلاب است *

کشور ما ایران نیز از این گرایش عمده مستثنا نمیباشد * فروزان شدن جرعه های مبارزه خلهای ایران از هر گوشه و کنار میهن ما نوید دهند * فروزان شدن شعله های انقلاب ایران است * در چنین شرایطی وظیفه کلیه مارکسیست - لنبنیستها و انقلابیون ایران است که تمام نیروی خود را بکار بندند با بسیج کارگران ، زحمت کشان و دهقانان این جرعه را به حریق انقلاب در سرتاسر خاک ایران بدل کنند * * * * * " همانجا ، ص ۳)

با آنکه نویسنده بایستگی " تحلیل مشخص از اوضاع مشخص " و دلدادگی خود را بدان باز و باز میآورد ، از همان آغاز نه " اوضاع مشخص " ، همانا پیشداوریهای خود را زمینه بررسی و استدلالهای خود میکند : " رفیق مائوتسه دون در تحلیل همه جانبه و پیرازشی خود * * * * * نشان داد که که گرایش عمده در جهان انقلاب است " *

ایران نیز از جهان است * پس ، " کشور ما ایران نیز از این گرایش مستثنا نمیباشد " * بدینسان " تحلیل مشخص از اوضاع مشخص " پایان یافته است * برای کسانی هم که در این زمینه دودل باشند میتوان نشانه های آنرا بر شمرد : " فروزان شدن جرعه های مبارزه خلهای ایران از هر گوشه و کنار میهن ما " *

نه تنها در زمینه انقلاب ، بلکه در زمینه های دیگر نیز نویسنده بیک چرخش " تحلیل مشخص از اوضاع مشخص " را پایان میدهد و پیشداوریهای خویش را جانشین میکند * جایگه روی " تحلیل مشخص از اوضاع مشخص " تکیه میکند ، مینویسد :

" بدون شناخت به مسائل و مشکلات اساسی انقلاب ایران و بدون برخورد عمیق و با مسئولیت باین مسائل و بدون ارائه دادن برنامه مشخصی برای حل این مسائل و بدون روشن نمودن تاکتیک این مبارزه برای پیاده نمودن چنین برنامه - ای هیچ تشکیلاتی قادر نخواهد بود گامی در جهت پیشبرد انقلاب ایران بردارد *

لنین میگوید : جوهر و روح زنده مارکسیسم همانا تحلیل مشخص از اوضاع مشخص است *

بنابراین بدون روشن نمودن مسائل مشخص انقلاب ایران و دادن جواب مشخص باین مسائل از رهبری انقلاب سخن گفتن چیزی جز فریب نخواهد بود * " (ص ۳)

همانگونه که مستثنی نبودن " کشور ما ایران " از " گرایش عمده در جهان " ، یعنی انقلاب ، بدلیل " تحلیل همه جانبه و پیرازشی " بود که " رفیق مائوتسه دون از تضاد های اساسی جهان نمود " بایستگی ، شناخت به مسائل و مشکلات اساسی انقلاب ایران " ، " روشن نمودن مسائل مشخص انقلاب ایران " و " ارائه دادن برنامه مشخصی " بدان دلیل است که " لنین میگوید جوهر و روح زنده مارکسیسم همانا تحلیل مشخص از اوضاع مشخص است " * اینجا نیز " تحلیل مشخص از اوضاع مشخص " و مایه آن نزد نویسنده روشن میشود : آنچه لنین ، ~~مائوتسه~~ تونگ و شاید چند مردم خاکی

دیگر مانند استالین و انور خوجه گفته اند * " مارکسیسم لنبنیسم و اندیشه مائوتسه تونگ " مرزی است که اینسویش اوضاع مشخص زمینی و آنسویش رازهای آسمانی است که دست هر مردم خاکی بدان نمی رسد و تنها برانگیختگان پرده از آن بر میدارند * این رازهای گشوده ، که مایه های پیشداوری نویسنده است و تازه دست یکم نیز نیست ، گره گشای " اوضاع مشخص " میباشد * بدینگونه که " تحلیل مشخص از اوضاع مشخص " یعنی سنجش " اوضاع مشخص " با این پیشداوریها و نشان دادن کمبودها ، یعنی " عدم وجود " پیشداوریها در " اوضاع مشخص " * این شیوه بررسی و " تحلیل مشخص " بر پایه سنجش رخدادگی با پیشداوریهای خویش نمیتواند از دریافت " عدم وجود " ها ، فقدانها ، نشدن آنها . . . و سخن کوتاه سوبه منفی رخدادگی در سنجش با این پیشداوریها فراتر رود * در بررسی خویش خواهیم دید که این دریافت منفی تنها از آن " عضو سابق هیئت مرکزی سازمان مارکسیستی - لنبنیستی توفان " نیست *

نویسنده با این روش دست به " تحلیل مشخص از اوضاع مشخص " میزند و به " عمده ترین مسائلی که جنبش کمونیستی ایران با آن روبرو است " و " مسائل دیگر انقلاب ایران " میرسد :

" عمده ترین مسائلی که جنبش کمونیستی ایران با آن روبرو است عبارتند از عدم وجود حزبی آهنین ، پرتوان و در پیوند عمیق با توده های زحمتکش یعنی حزبی بلشویکی حزبی لنینی و استالینی حزبی که در صحنه ایران و در میدان نبرد با ارتجاع تشکیل یافته و در حین نبرد رود - رو با امپریالیسم و ارتجاع و انواع ایدئولوژیهای ضد پرولتری و انحرافی در ایران رشد کرده ، صفوف خود را گسترش داده و مستحکمتر نموده و انقلاب ایران را تا پیروزی آنها - بی رهبری نماید *

مسائل دیگر انقلاب ، ایجاد جبهه واحد ، تشکیل واحد های مسلح خلق و گسترش آنها به ارتش آزاد بیخش از جمله وظایف حزب طبقه کارگر ایران بوده و حل آنها منوط بوجود چنین حزبی در عرصه ایران میباشد * " (ص ۱)

پس " عدم وجود حزبی آهنین " یعنی حزب آهنین ناموجودی ، " عمده ترین مسائل " است * و چون ناموجود ، پس ناگزیر سوبه های آن نیز نه در رخدادگی ، همانا در جهان پیشداوریها ، پندارها و آرزوهای نویسنده یافتنی است * این حزب :

۱ - بلشویکی ، لنینی و استالینی است * این خود یعنی الف - آهنین است ، ب - پرتوان است ، پ - در پیوند عمیق با توده های زحمتکش است *

۲ - در صحنه ایران و در میدان نبرد با ارتجاع تشکیل یافته است *

۳ - در حین نبرد رود رو با الف - امپریالیسم ، ب - ارتجاع ، پ - انواع ایدئولوژیهای ضد پرولتری و انحرافی در ایران الف - رشد کرده است ، ب - صفوف خود را گسترش داده است ، پ - صفوف خود را مستحکمتر نموده است *

۴ - انقلاب ایران را تا پیروزی نهائی رهبری مینماید * اینها هنوز همه سوبه های حزب آهنین ناموجود نیست ، دسته گلی است از گلزاری * نویسنده جای دیگر (ص ۵) بقیه را نیز میآورد * حزب آهنین ناموجود فزون بر آنچه گذشت ، حزبی است که :

۵ - " در عرصه ایران مارکسیسم - لنبنیسم و اندیشه مائوتسه دون را بر شرایط مشخص جامعه ما انطباق داده " *

۶ - " بر اساس مرکزیت دیمکراتیک ساختمان یابد " *

۷ - " در عرصه ایران در میان کارگران و دهقانان و زحمتکشان و سایر اقشار جامعه ما فعالیت نموده و از نزدیک با زندگی و مشکلات و مسائل آنان در تماس باشد " *

۸- "در مبارزات خلقهای ما علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی در **صفر اول مبارزه** گام بردارد"

۹- "بتوده ها و نقش تعیین کننده توده ها ایمان داشته"

۱۰- "از توده ها آموخته"

۱۱- "بتوده ها بیاموزد"

۱۲- "طبقه کارگر عملرهبیری آنها بدست گیرد" (حزب کارگران

و دهقانان و زحمتکشان و سایر اقشار جامعه "برهبری علی طبقه

کارگر)

۱۳- "از اشتباه نترسد"

۱۴- "از اشتباهات خود بیاموزد"

۱۵- "از انتقاد و انتقاد از خود بیم نداشته باشد"

۱۶- "مبارزه درونی را حتی يك لحظه نادیده نگیرد"

۱۷- "اصول پنهانکاری را اکیدا مراعات کند" (طنیکاری اکیدا

منوع)

۱۸- "از اپورتونیسیم مبری باشد" (بفرما جامعه از طبقات مبری

باشد)

۱۹- "مبارزه قهرآمیز را تنها راه نجات خلقهای ایران دانسته

و بدان عمل کند"

۲۰- "در راه بسیج و متشکل کردن و مسلح نمودن توده ها گام

بدرارد"

۲۱- "با تمام قوا علیه پارلمانتاریسم و سازش با دشمن بجارزه

ببرخیزد"

۲۲- "اعضا خود را با جسارت انقلابی تربیت نمود"

۲۳- "از زندان، شکنجه و مرگ بیم نداشته باشد"

بدینگونه حزبی ۲۳ سویه و ناموجود بدست میآید که بسیار هم

مخمس مینماید. این سر همکردن سویه ها یا ویژگیها بهیچوجه دست-

آورد اندیشه اندکمایه نویسنده بالا نیست، هراندیشه جدانگر

ناگزیر بدان دچار میشود، خواه آزمونگرا باشد و آنها را از جهان

برونی برگردد، خواه اندیشه باف باشد و از پیشداوریهها درآرد.

نویسنده نمونه بسیار "زمت" اندیشه باف آن است. در زیر نمونه

های دیگری از آن خواهیم دید. ولی نه آن جدانگری و نه این اندیشه

بافی بخودی خود ویژگیهای این بهیشت است، همانا ویژگیهای چهار

آن است، خود آن از کاوشزمینه دریافتی است از اینرو گفتن "در

تحلیل نهایی همگی دستکم مبتلا به انحرافات ذهنیگرایانند" چیزی

را روشن نمیکند. اینجا سخن از "ذهنیگرای" فلسفی نیست همانا

بر سرپیشداوریههای ویژه با دیدگاههای طبقاتی ویریمی، است.

همینگونه باور باینکه "تفاوتها صرفا با زتاب درجات مختلف افراط در

این انحراف است"، بدون روشنکردن یگانگی گوهرین آنها، نه در

چهراندیشه، ذهنیگرای، همانا در پیوند برویتر خویش با زمینه

پیکار، خود پیشداوری است. ولی نویسنده باآنکه انتقاد خود را

به گروهها درست آغاز میکند، آنها به کاوشزمینه نمیرساند و در همان

انتقاد به چهراندیشه فرو میماند. تازه همین انتقاد نیز ریشهیی

نیست و بهمان گوشزد "انحرافات ذهنیگرای" بسنده میکند. از آنجا که

نوشته دیدگاه گروهها را در برخورد با رخدادگی اجتماعی معینی

دنبال میکند، سخن بر سر ریشه گزایی در بررسی چهراندیشه نیست

سخن بر سر رساندن انتقاد به چهراندیشه، گرچه این انتقاد به

گوشزد "انحرافات ذهنیگرای" بسنده کند، به کاوشزمینه و دریافت

بر آمدن آن چهرها است. وگرنه خود انتقاد به دیدگاهها در زمینه

برخورد به آنها رویهمرفته همان کاربرد میکند که "عضو سابق هیئت

مرکزی سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان" بسیار "زمت" تر میکند:

چیدن آنها کنار هم. این فرارفتن به کاوشزمینه کمبود ریشهیی

نوشته در برخورد به دیدگاه گروهها است. از اینرو است که نمی-

تواند "ذهنیگرای" را بشکافد و از آن به "خشکمغزی" میروند:

"سبب اصلی این ذهنیگرای سهلانگاری سنتی گرایش-

های اپوزیسیون نیست. اضافه بر آما توریزم مرسوم میان 'روشن-

فکران انقلابی' دور افتاده از طبقه در مورد این مسأله بخصوص

صنعتی شدن ایران - علت سهلانگاری بیماری دیگری است:

نوعی خشکمغزی ایدئولوژیک که قوای واقع بینی را غلیل میکند و

بصورت ذهنیگری ظاهر میشود. کسانی که مبتلا باین بیماریند در

تماس با واقعیات آغاز گاهشان بجای خود واقعیت پیشش-

تصویرهای ذهنی آن است. 'بینش' بجای آنکه وسیله درک

واقعیت باشد جانشین آن میشود. برای این افراد نقطه شروع

واقعیت امپیریک پروسه صنعتی شدن نیست بلکه تصورات جامد

و ایدآل از مقوله تجربیدی 'صنعتی شدن' مطابق با مجموعه

عقیدتی مطلوبشان هم شروع است و هم انتها. حال اگر واقعیات

در قالب تعریف ننگند، یا واقعیات انکار میشود و یا اساسا ضو-

رت مشاهده آن. راه حل سوم که بدور انداختن خود ایدئو-

لوژی باشد بندرت انتخاب میشود چون ذهنی که دچار مرض

خشکمغزی شده ایدئولوژی برایش ذاتا لا یتغیر است." (کند و-

کاو ص ۳)

نویسنده بجای آنکه از "انحرافات ذهنیگرای" بسوی زمینه رجوع

تا پایه آنها دریابد و نشان دهد، يك گام بیس بر میدارد و انگیزه آنها

در "خشکمغزی ایدئولوژیک" میجوید.

ولی آنچه را که همچون پدیداری این میسرمد، همان پدیداری

"ذهنیگرای" است. در اینجا برآستی پرسش پیش میآید که دنبال

پیوند انگیزه - دنباله میان این دو رفتن چه سودی دارد؟ هر دو چهر

اندیشه را بدست میدهد و در اینجا پدیداری هر دو یکی است.

نویسنده برآستی همان پدیداری "انحرافات ذهنیگرای" را زیر

نام دیگر و رساتر باز گفته است. ولی سخن بر سر روشنتر کردن

پدیداری "ذهنیگرای" بالا نیست، سخن بر سر دریافت خود آن

است.

بهررو، این پرسش همینگونه میماند و نویسنده به شکافتن باز

گفته خویش از "توفان" میپردازد. روشن است که از آن میتوان بر

خواند:

"۱- تهدیل ایران از کشوری کشاورزی به کشوری صنعتی

موجب سعادت تمدنی کشور خواهد شد. ۲- علت اساسی مبارزه

با رژیم محمد رضاشاه اینست که از صنعتی کردن ایران جلو-

گیری میکند." (همانجا ص ۴)

نویسنده اینها را زیر انتقاد میکشد و نشان میدهد که بر چه پایه

چوبین استوار است. در اینجا همان کمبود، که از آن سخن رفت،

روشنتر نمایان میشود. برای نمونه:

"اما سعادت دیگر چه صیغهی است؟ در قاموس مار-

کسیزم این مقوله که متعلق به اخلاقیات متافیزیکی و شایسته

خرده بورژوازیست از کدام سوراخ نفوذ پیدا کرده، سبب بوده بمنزله

کیفیتی برای جامعه، آنها هم برای تمام افراد جامعه؟ بیاز-

تابهای طبقاتی این کیفیت چیست؟ در جامعه طبقاتی چنین

کیفیت فراگیرنده ای چگونه میتواند بین همه طبقات مشترک باشد؟

ملاك های مادی برای اندازه گیری این کیفیت کدامند؟ توفان

به هیچیک از این سئوالا پاسخ نمیدهد." (همانجا)

انتقادی است بسیار بجا و رسا، ولی در باز زتابدن دیدگاه "توفان" نارسا

نارسا باین دلیل که پیوند میان آن و توفان روشن نمیشود. مگر

"توفان" میتواند از این "اخلاقیات متافیزیکی و شایسته خرده -

بورژوازی" جدا باشد؟ زمینه ایکه "توفان" بر آن میبوید، پرسشهای

و دریافتها همه "شایسته خرده بورژوازی" است. جایگاه، پس

دیدگاه میان طبقاتی وی بر پایه گوهر خویش نمیتواند از پرسشهای

دمکراتیک همگانه فراتر رود. این پرسشها از آنجا که همگانه است،

همگانی و برای همه مینماید. و باز چون در رخدادگی طبقاتی جایی

"برای همه" نیست، ناچار باز تابی نیکرفتارانه همچون "سعادت"

و یا مانند حزب توده "بهروزی توده های وسیع مردم" میباید.

تصادفی نیست که "توفان" صنعت را از زمینه رخ داده جدا میکند و مقوله‌ی ویژه‌اش می‌گرداند و بر این پایه از برابری کشاورزی و صنعت آغاز و "سعادت" را در اینکی میبندد. فزون بر آن همه مایه‌های رفتار سیاسی "توفان" همین پرسش‌های همگانه است که ناگزیر نه زندگی روزانه طبقات، همانا بازتاب آنرا در اندیشه لایه میانه در بر میگیرد. از اینرو است که پرسش سیاسی نه در آمده از خواست مثبت طبقه اجتماعی، همانا سنجش آن با بازتاب بالا است. پس ناگزیر آنچه دریافت میشود کمبود است. از این دیدگاه مایه - های پیکار سیاسی کمبودها و بسیج برای دستاورد آنها است. همه بسیج سیاسی به نشان دادن آنها، نشان دادن گرسنگی، برهنگی و آوارگی فروگاسته میشود. این روش را نویسنده بدستی برجسته میکند:

"بنظر توفان اکثریت عظیم توده‌های مردم گرسنه و برهنه و آواره اند... طبقه کارگر ایران در آتش فقر، بیخانمانی و بیکاری میسوزد... روستای ایران تجسم فقر و سیه روزی است... روشنفکران... با حقوق ناچیزی که دریافت میدارند زندگی مشقت باری را میگذرانند... حتی طبقات دارا هم از این بدبختی همگانی مصون نیستند: صاحبان مؤسسات صنعتی و تجارتی خصوصی از سلطه امپریالیسم و سرمایه امپریالیستی رنج میبرند" (طرح برنامه ص ۱۵-۱۷) (همانجا، ص ۵)

و میافزاید: "آیا میتوانی فکر کنید پس توفان اوضاع ۵۰ سال پیش را با چه عباراتی تشریح میکرد؟ حتی تصور سه ستون فقرات رسته میاندازد". آری اینست سرنوشت بسیج سیاسی استوار بر نگرش میان طبقاتی. در آن چیزهایی مانند "صنعتی شدن" و سطح دستمزد... که از راه سنجش همچون کمبود دریافت شده است، بیمان کشیده میشود و در پیش‌آینده آنچنان مایه‌هایی در بسیج سینه میگردد که چشمپوشی از آن برابر رها ساختن همه روش خویشی نماید. و همینجا است که پیش‌تاریخی با حل پرسش بشیوه طبقاتی خویش لایه میانه را هم در زمینه برونسـ... و هم پوشش سیاسی آن به فروپاشی میکشاند. این فرجام را نویسنده چنین باز میگوید:

"بالاخره روزی خواهد رسید که بازتاب فشار واقعیات حتی از عینک توفان هم بگذرد. در چنین حالتی همیشه خطر تزلزل توفان زدگان شدید خواهد بود. ناگهان متوجه تغییراتی میشوند که سالها انکار کرده‌اند. در نتیجه از یکطرف درک این تغییرات برایشان کوشی بیش از آنچه واقعا باید داشته باشد بدنبال خواهد داشت و از طرف دیگر آنچه که قبلا در سطح ایدئولوژی امکان‌ش را رد کرده بودند، مخ تکان می‌خورد و چشم‌لوچ میشود و سراسیمه وار قریاد میزنند که جامعه بسوی 'سعادت‌مدی' می‌رود. تصور کنید روزی را که دستمزدها در ایران مثلا بسطح مشابه یکی از کشورهای سرمایه‌داری پیش‌رفته امروزی برسد. برای توفان چنین چیزی بمنزله معجزه خواهد بود. برای بسیاری این یک پدیده شناخته شده و قابل تشریح است که چرا امروزه نتنها 'صاحبان مؤسسات صنعتی و تجارتی خصوصی' رنج نمیبرند، بلکه با دریافت سودهای ۳۰ درصد ببالا و زدیهای متفرقه در مشارکت با امپریالیزم خیلی هم خوشبخت هستند و اگر هم رنجی در کار باشد با اقامت چند ماهه‌ای در سواحل مدیترانه پس از خریداری اجناس لوکس از آکسفورد استریت لندن فراموش میکنند. اما قبول همین فاکت 'عادی' شاید چند توفانی پیکار را بزیر پرچم محمد رضا شاه بکشاند. اگر توفان بداند که 'حقوق ناچیز روشن‌فکران' ایرانی از ارقام مشابه در انگلستان هم بیشتر است، چکار خواهد کرد؟" (همانجا)

باید افزود که در سالهای آینده بسیاری مخها تکان خواهد خورد و بسیاری چشمها لوچ خواهد گشت. برنشتن سرمایه داری در ایران پدیده نوی است و هنوز در همه سویه‌های خویش کارگر نگشته است. بازتاب فروپاشی لایه‌های میانه و نبودن آنها از سوی سرمایه داری تاکنون کنار از جریان سیاسی همچون بیرون رفتن از آن نموده است. خواه همچون روشنفکری که دانشجویی را بپایان رسانده و دنبال در آوردن آب و نان و بی کارش رفته، خواه آنکه خود را آگاهانه فروخته و یا با "دلایل" بسیار "قانع کننده" سازمان امنیت از زندان بسوی فرستنده رادیو و تلویزیون رهسپار گشته است. ولی اینها هنوز نموداری جریان در همه گسترش خویش نیست، هنوز زور و "دلایل قانع کننده" سازمان امنیت به پوشش خود رود زمینه سیاسی میچرند. پوشش خود رو هنوز بیشتر بهمان چهار دنبال کار و زندگی رفتن مینماید. ولی برای کسیکه جریان را در باند و با روشن بینی بدان نگرد، دور نیست که دیگر توانها نیز بازتابهای سیاسی یابد. آنگاه است که جای سوسیالیسم گرسنه، برهنه و آواره "سوسیالیسمهای رنگارنگی مانند سوسیالیسم دستمزدها" سوسیالیسم "دریافت سودهای ۳۰ درصد ببالا" سوسیالیسم "سواحل مدیترانه" و اینجور چیزها بنشینند. اینها همه در دیدگاه امروزی نهفته است. دیدگاه لایه میانه در خود همه توانهای فروپاشی آنرا نیز نهفته دارد. از لرزش و تسلیم گرفته تا دیوانگی و خودکشی سیاسی و هم-چنین رهسپار شدن بسوی دستاورد دیدگاه انقلابی. هرچهر آن بر پایه بازتابیکه میکند باین یا آن توان نزدیکتر است. ولی ساده - گرای و شناختن لایه میانه خواهد بود اگر گمان رود تنها این یا آن توان میتواند دستاورد.

۲- حزب توده

نویسنده نخست یاد آور میشود:

"یکی از ابتداییترین اشتباهات در شناخت تحولات اجتماعی اینست که علت العلل آنرا (آنچه در تحلیل نهایی تعیین کننده این روند تحول است) برخی ملاحظاتی سیاسی کاهش دهم، تغییرات در سطح روینایی بشیوه‌های دگرگون شده حفظ و حاکمیت طبقاتی در اثر تغییر تناسب قوای طبقاتی. این شیوه ناشی از برخورد سطحی به تحولات پیچیده اجتماعی است؛ جانشین کردن شناخت ظواهر یک پدیدار بجای درک روند یک در و راه این ظواهر قرار دارد. به عبارت ساده تر قاطی کردن علت و معلول، که خود ریشه تغذیه کننده همه گونه فرصت طلبی است." (همانجا، ص ۷)

باید گفت که سخن بر سر نادرتی کاهش دادن تحولات اجتماعی به "برخی ملاحظاتی سیاسی" نیست. این اشتباهی نیست که تصادفا بدان دچار شده باشند. در بررسی روشهای شناخت در زمینه اجتماعی بسیار نادرست است اگر آنرا از دیدگاه شناختناوی زیر بررسی کشیم. همواره سخن بر سر رخداد معینی از آن است و از اینرو در پیوند مشخص باید بررسی و دریافت شود - تازه اینجاست که اندیشه‌های همگانه شناختناوی را میتوان آورد و گاه باید نیز آورد. خود پیکار سیاسی بازگویی جدایی افراد از جریان اجتماعی و پیوندشان با دگرگونی آن تنها بیجانجی طبقه معینی است. پیش اجتماعی از راه پیکار طبقاتی خود زمینه "قاطی کردن علت و معلول" است و در روند پیکار سیاسی، اگر جدا نگریسته شود، هر طبقه می میتواند زیر شرایط ویژه‌ی بدان دچار شود. ولی آیا این "اشتباه" فراورده بگری نشان دادن بخشی از خواستهای طبقه پیکارگر بدنبال پیکار سیاسی و دریافت همچون "عقبنشینی" دشمن باشد، یا جهان نگری

توان لایه میانه که در جریان سیاسی چیزی جز زورآزمایی بزرگان نبود، - خرسنگها از یکدیگر دور است.

دگرگوئیهای ایران از کودتای ۲۸ مرداد تا برنشستن سرمایه - **داری در چنان زمینه بی انجام گرفت که** حزب توده نتها از آن برون رانده شد ، همانا با زیربوری زمینه طبقاتی پیشین، که حزب بر آن **مبود** ، کاروی به تماشاگری رخدادها فرو کاسته شد . دگرگوئی **جامه** فراسوی انجام گرفت و کاروی گوارش این رخدادها بکمک پیش-

داریهای خرده بورژوازی گشت . دیدگاه خرده بورژوازی چیزی **نیگانه** نبود که از برون و همچون دنباله سرنوشت حزب برهمنسری **تحلیل** شده باشد ، دیدگاه ویژه او بود و از آغاز کار سیاسی وی **تا با** امروز پیوسته میتوان دنبالش کرد و نشان داد . از اینرو تصادفی **نمود** که دیدگاه برون از روابط تولید رخ داده نهاد و "راه رشد **غیر** سرمایه داری " همچون گزیر برابر پیش سرمایه داری نهاد شد **که** همانگاه بر پایه گمانپردازی و اندیشه باقی خرده بورژوازی هم **چون** خواست " توده های وسیع مردم " دریافت و وانموده شد و **پوش** سرمایه داری همچون "تحلیل" برابر آن نمود . از اینجا بسیج **سیاسی** برابر سرمایه داری در پیوند با گزیر درونسر آن ، "راه رشد **غیر** سرمایه داری " ، آغاز گشت . از آنجا که بسیج سیاسی لایه میانه **راهی** جز به کمبودها ، آنهم کمبودهای انگاشته یا برداشته ، نمیاید ، **کار** حزب نیز در این زمینه بر شمردن آنچه بدی در باره سرمایه داری **شعیده** یا دریافتی بود گشت - تا سرانجام در برنامه خویش همه **را** در راه رشد "زبانبار" و راه رشدی که صحیح نیست فشرود و **پیش** کشید . از سوی دیگر، فراسوی هیاهو و جار جنجال در زمینه **گفته** و نوشته ، بر پایه جایگاه گزیر ناپذیرش در جامعه ، خواستها **لایه** میانه بسیار کوچکتر از آن است که بزبان میراند و مینماید . بر **این** پایه کمبودهاییکه در میآورد و آنرا به مایه های بسیج سیاسی **خویش** میافزاید ، در پیش آینده از جرگه برون میافتد . یدینگونه **دگرگوئیهای** پدید میآید که از خواستها بود و در این چهارچوب **تشدتی** مینمود و وانموده میشد . این سرنوشتی بود که حزب توده بویژه **پس** از اصلاحات ارضی بدان دچار شد . پس ناچار بهمان افزار ، **ایدئولوژیک** گزیر زد که پس از هر پشتک و آرو بدان دست می برد ؛ **"عقبنشینی"** در برابر خواست "توده های وسیع مردم" . روشن است **که** همه توانهاییکه نویسنده یاد آور میشود در این برخورد نهفته **است** :

"وجه مشترك تمام این تجزیه و تحلیل ها در اینست که بهیچوجه ارتباط تغییرات فوق را با مرحله کنونی از تمرکز و تراکم سرمایه بررسی نکرده اند و در نتیجه خواهی نخواهی ، آگاهانه یا ناآگاهانه ، راه را برای برداشتهای ذهنی واپورتونیستی باز گذاشته اند . زیرا اگر ماهیت تغییرات اخیر نوعی 'عقبنشینی' ... تلقی شود ، در واقع بنحوی محتوی این تغییرات نیز کم و بیش تایید شده اند . واضح است که عقبنشینی ارتجاع فقط میتواند بمعنای نوعی تحقق خواستهای 'خلق' با - شد . فرق بین نظریات متفاوت فقط در درجات عقبنشینی است ... بهرحال امری که مسلم است یا مبارزه علیه ارتجاع تبدیل بنوعی فشار گذاشتن برای اخذ امتیازات بیشتر خواهد شد و یا اینکه اصولا در مرحله بی از این 'عقبنشینی' بالا جبار حتی وجود ارتجاع انکار میشود ." (همانجا ، ص ۸)

باید افزود که نتها "محتوی این تغییرات" تایید میشود و **در** مرحله بی " حتی وجود ارتجاع نفی میشود " ، همانا در مرحله بی **پیکار** برای سرنوئی آن خود "ارتجاعی" میشود . اینرا ، که شاید شگفت **انگیز** نماید ، از زبان خود حزب توده میآوریم . درباره اینکه چرا **بهنگام** "اصلاحات" شعار سرنوئی را کنار گذاشتند در "دنیای" **شماره** ۷ ، مهر ۱۳۵۴ ، درباره شعار "سرنگون باد رژیم استبدادی **شاه"** ، از ف.م. جوانشیرا میخوانیم :

" در زمان اصلاحات، با تغییری که در شرایط عینی حاصل شده بود دیگر نمیتوان و تمیایست شعارها و شبروه های سابق را تکرار کرد . شرایط جدید برخورد و برداشت نوینی را ناشی از بررسی واقعیات تغییر یافته طلب میکرد . حزب توده ایران در این راه گام نهاد . ولی متأسفانه گروهی از نیروها و عناصر انقلابی در برابر اصلاحات سردرگم شدند و به تکرار طوطی وار شعارهای سابق اکتفا کردند در حالیکه آن شعار در شرایط نوین به ضد خود بدل شده بود . بدینمعنی که سرنوئی رژیم کودتا با مختصات اولیه این رژیم ، تحکیم مواضع نیروهای ضد امپریالیستی ، دور کردن ایران از جنگ سرد و هوا داری از صلح و همزیستی بود . ولی شعار سرنگون کردن رژیم در شرایط تازه که عناصر ضد کمونیست و ماؤتیست آنهم روی کاغذ علم میکردند ؛ قبل از هر چیز و از جهت محتوی واقعی مخالفت با همزیستی و صلح بود . این شعار شعار سرنوئی رژیم کودتای ضد فئودالی و هوادار تکامل صنعتی ایران بود و تکرار کنندگان آن در شرایط نوین بناچار باقی ماندن مناسبات فئودالی را میخواستند و بطور عینی در این موضع قرار میگرفتند ." ("دنیای" ، ص ۱)

بدینگونه ، حزب توده بدان شعارشناسی بر پایه "شرایط جدید" دست مییابد . اینجا همه زبونی و بیچارگی رهبری حزب توده ، برون بودنش از پیکار رخ داده طبقاتی و از آنرو سرنوئی وی نمایان میشود که با با سرانجام یکی پیدا شده و رژیم کودتا را عملاً "رژیم کودتا" ضد فئودالی و هوادار تکامل صنعتی "کرده است، چرا میخواهید او را سرنگون کنید . ولی خود این زبونی از جای دیگری سرچشمه میگردد و بهیچرو گویای دیدگاه "ضد فئودالی" " آنان نیست . کسیکه با پشتک و آروهای آنان آشنا باشد میداند که در پیکار با امینی سنگ تمام گذاشتند ، در حالیکه اگر آنچه در بالا آمده است پایبند بودند بایستگی بیشتر بدانسو کشیده میشدند تا اینسو آنچه در بالا آورده شد چیزی نیست جز توجیه روش خویش بیهای ارتجاعی نمودن اپوزیسیون پیکارگر . چرا "در شرایط نوین" کسانی که روی سرنوئی پا می فشردند بناچار باقی ماندن مناسبات فئودالی را میخواستند ؟ چرا ؟ در آستانه اصلاحات ارضی ، واگستت روابط اربابرعیتی و فروپاشی اربابان همچون طبقه اجتماعی در انجمنین پله خویش بود . آنکه پاک ارباب مانده بود ، چندی بود که میان وی و رعیت لایه اجتماعی ویژه بی خزیده بود . کار ارباب به خوشگذرانی ، دود کردن تریاک و کاربرد الکلی می گذشت و بدینگونه نیروی اجتماعی که بتواند کاری کند و سرنوئی راه بپندازد نبود . و آنکه همچون ارباب کاروری اجتماعی داشت ، درست در سایه در آمدن در روابط کالایی و سرمایه داری بود و درست همین لایه در اصلاحات ارضی از پایه های گذر بسرمایه داری بود . از دیدگاه طبقاتی نیرویی که بتواند در زمینه واپسگرایی پافشاری جدی کند و عامل بازگشت گردد ، در پهنه نبود . و اگر نیک بنگریم میبینیم که باز گشت نمیتوانست در کار باشد . همه پیکار به مقاومتها بی در تصویب قوانین اصلاحات ارضی و اجرای آن خلاصه شد . از اینرو باقی ماندن مناسبات فئودالی دارای آنچنان پیکربابی طبقاتی نبود که بتوان از "موضع" آن سخن گفت . ولی برای رهبری حزب توده "موضع" جدا از پیکار یافته طبقاتی خویش بر فراز جامعه آویزان است و گهگاهی همچون جن در این و آن حلول میکند . دور نیست که پسفردا باز "موضع" دیگری در رژیم حلول کند و باز پیکارگران "بطور عینی" "وا - پسگرا و پیکار پیگیر با رژیم" مخالفت با همزیستی و صلح "گردد . میبینیم که "قاطی کردن غلت و معلول" انگیزه و زمینه این دیدگاه و روش نیست ، همانا این دیدگاه و روش فرآورنده آن قاطی کردن است . این جابجایی در رشته اندیشه نویسنده به داوری ویژه وی درباره حزب توده همچون حزب "استالینیست بمعنای دقیق کلمه" باز میگردد که در جای خود بدان خواهیم پرداخت . بر پایه این داوری "اساسا برای استالینیست داشتن استراتژی در مبارزه طبقاتی

بمعنا است. تاریخچه چنین حزبی در یک جمله خلاصه میشود: پشتک و واروهای تاکتیکی. پس چونی روش نهاده شده است و می توان به سویه های تئوریک این پشتک و واروها پرداخت. بدینگونه داوری پیشداوری و بررسی زمینه رخ داده کنار گذاشته میشود. آنگاه شگفت نیست که نویسنده از "قاطی کردن علت و معلول" آغاز و بفرجام سیاسی آن می رسد - که دررخدادگی درست وارونه است. بیاد آوریم که درباره "توفان" نیز کمبود بنیادی نوشته همین نا دیده گرفتن زمینه رخداد آن بود. باین پرسش باز خواهیم گشت. اینجا تنها بدان بسنده میکنیم که بپرسیم پس آغاز گاه اندیشه نویسنده چیست؟ پاسخ روشن آنرا در بررسی بخش دوم خواهیم یافت. همین کمبود را در بازگویی دریافت حزب توده و مانند ها از امپریالیسم باز میبایم:

"فهم این افراد از امپریالیسم غالباً چیزی همانند یک سری بختک های خشن و 'استعمارگر' است که در مرحله خاصی از تمرکز تراکم سرمایه 'از دون' الیگارش های مالی 'حاکم در کشور - های مختلف برمیخیزند و بر دنیا جنگی اندازند. تاریخ انکشاف امپریالیسم برای آنها مجموعه بی از تاکتیکها و مانورهای این بخ - تکها برای حفظ تسلط 'سرمایه مالی' و غارت دنیای عقب افتاده و مکیدن خون خلقها است." ("گند و کاو" ص ۸)

چهر دریافت درست بزبان رانده شده، ولی باز زمینه آن باز گفته نشده است و از آنرو همچون دریافتی نادرست میباشد. بدین گونه زمینه اجتماعی و طبقاتی را نمیتوان درآورد و نشان داد. سرمایه داری براسستی در زمینه وایسمنده همچون بختک چنگ انداخته و افزارهای برون اقتصادی کار برده است. غارت و سرکوب و ددمنشی بازتاب خود روی این روش در آنزمینه است و با در چشم گرفتن جایگاه لایه میانه، که این همچون آوار بر سرش فرود میآید، بازتاب "درستی" نیز هست. تازه از آنجا که سرمایه داری برمیخیزد، چهر بنسندی و پیوست آن بدست میآید و در کنار آن روشها پیوند و افزارهای اقتصادی گسترده رخ میباید، پایبای دگرگونی و پیدایی زمینه طبقاتی نوین هم پرسشهایی پیش کشیده میشود که دیگر با دریافت پیشین نمیتوان بدان پاسخ داد، و هم زمینه بازتاب آن همچون مقوله اقتصاد سیاسی فراهم میگردد. سخن بر سر درستی یا نادرستی دریافت از امپریالیسم نیست، سخن بر سر تاریخی بودن این دریافت و زمینه طبقاتی آن است.

نویسنده برای روشنکردن "پایه های مادی" دریافت بالاتخت میگوید "واضح است که در بسیاری موارد نظریات فوق ناشی از یک سری اشتباهات تئوریک و متدولوژیک است" (ص ۹). "بهیچرو واضح" نیست. بدون بررسی زمینه، و باور بالا پیشداوری است. تازه روشن نیست که تئوری و متدولوژی در چه پیوند اجتماعی گرفته میشود. گفته بالا استوار بر این پیشداوری است که نظریات اشتباه آمیز هم دنباله "اشتباهات تئوریک و متدولوژیک" است و هم زمینه یی برونساز دارد، از اینرو "این نیز نادرست خواهد بود اگر این نظریات را صرفاً نوعی اشتباه تلقی کنیم" (همانجا). اینها همه باز - تابه های همگانه و استوار بر واروهای است که بدون بررسی و روشنکردن انتقادی، خود پیشداوری است و جای روشنکردن پرسش بر آن سایه میاندازد. باری، درباره پایه های مادی میخوانیم:

"در بسیاری موارد دیگر 'اشتباهات' فوق ناشی از آیدئو - لوژیهایی است که پایه های مادی دارند. اگر پایه های مادی نظریات کائوتسکی در بورکراسی ('اشرافیت' کارگری) سازمانهای توده ای کارگری ریشه داشت، نظریات 'کائوتسکیستهای ناخود - آگاه' امروزین از اقتشار بورکراتیک حاکم در دول مسخ شده کار - گری برمیخیزد." (همانجا ص ۹)

نویسنده دریافتی روشنفکرانه از "پایه های مادی" دارد. "پایه های مادی" باین معنی نیست که این اندیشه سرانجام جایی

بزمینه پیوند دارد - اینکه چیزی جز دیدگاه مادی تاریخ باز نمی - گوید. آگاهی همچون مفهوم مشخص ماتریالیسم تاریخی، آگاهی اجتماعی و بازتاب هستی اجتماعی است. از اینرو در بررسی نظریات، که سویه یی از این آگاهی است، نمیتوان از زمینه آن، که همانا هستی اجتماعی است، چشم پوشید و جهشی تاریخفرهنگی انجام داد. اگر یکرشته نظریات از دیدگاه تاریخفرهنگی در زادگاه خویش گوهر شناخته می دارد، هر بگیرند، آنرا نمیتوان بدان گوهر شناخت. همانا با بررسی زمینه میتوان روشن کرد چرا این بگیرند به بدان نظریات روی آورده است.

ندیدن زمینه رخ داده ناگزیر برخورد پرسشها را برزمینه پیشداوری بهمراه دارد. بدینگونه آنچه باید همچون فرجام بررسی دستاورد در آغاز نهاده و همه بررسی به نشان دادن درست آن فروکاسته میشود. از اینرو، جای کاوش و گوهریابی برشمردن سو - یه هایی که با آن پیشداوری میخواند همچون بازتاب گوهری از پیش نهاده میشیند. نمونه های آنرا بالا تر دیدیم. ولی از آنجا که سخن از گوهر نبود و پرسشها در چهارچوب تکنیکی بررسی میشد، فزاین بگوهر همچون کمبودی مینمود. ولی در برخورد به حزب توده، آنجا که از گوهر آن سخن مبرود، آنسوی پرسش نمایان میشود:

"حزب توده حزبیست استالینیست بمعنای دقیق کلمه. یعنی حزبی که نقش عمارتست از ایجاد پایه ای در مبارزه طبقاتی در ایران و استفاده از آن بمنظور پیشبرد منافع بورج کراسی ضد انقلابی حاکم در شوروی، یعنی حزبی که ذاتاً نیازهای انقلاب ایران را تابع منافع دیپلماتیک بورکراسی استالینیستی میداند. از اینرو اولین نکته ای که در رابطه با نظریات و تحلیلات این حزب درباره تغییرات اخیر ایران باید در نظر داشت اینست که هدف آنها اصلاً شناساندن استراتژی انقلاب ایران نیست. تمام ابزار و آلات آیدئولوژیک حزب در خدمت مخفی نگهداشتن نقش واقعی حزب و توجیه تدارکات خیانت به انقلاب ایران است. بنابراین حزب توده ذاتاً ضرورت تدوین استراتژی انقلاب ایران را هرگز درک نکرده و نخواهد کرد. اساساً برای استالینیست داشتن استراتژی در مبارزه طبقاتی بی معناست. تاریخچه یک چنین حزبی در یک جمله خلاصه میشود: پشتک و واروهای تاکتیکی. هر روز بدنبال منافع بورکراسی شوروی نا - چاربه اتخاذ تاکتیک جدیدی میشود." (همانجا)

هر کس با تاریخ "پشتک و واروهای تاکتیکی" رهبری حزب توده آشنا باشد و بدون پیشداوری آنچه در بالا آورده شد نگرند، خواهد دید که در زمینه نمود شماری بسیاری راستی در آن است. بویژه که همه این "پشتک و واروهای تاکتیکی" با دگرگونیهای در سیاست خارجی شوروی همراه بوده است. انجامین آنرا چندی پیش دیدیم: کنار گذاشتن "سرنگونی" و باز درآوردن آن از آستین و بالا تر دیدیم که برای توجیه این پشتک و واروچه شیوه هایی دست میزدند - از ارتجاعی و "بطور عینی" هم موضع "فئودالیسم نمودن اپوزیسیون تا اختراع "رژیم کودتای ضد فئودالی و هوادار تکامل صنعتی ایران" گوئی صنعتی شدن بخودی خود چگونگی مشخص اجتماعی است که هواداری از آن بیکر بایش باشد. و نویسنده باز درست می نویسد که حزب توده

"..... دیروز بازگشت به قانون اساسی را استراتژی مبارزه میدانست، امروز سرنگونی رژیم را شعار تاکتیکی در 'مرحله استراتژیک انقلاب دیکراتیک - ملی' میخواند و فردا شرکتش را در حکومت ارتجاعی 'پیروزی عظیم در راه صلح جهانی و استقلال ملی' قلمداد خواهد کرد." (همانجا)

ولی اینهمه هنوز نمود را بدست میدهد، گوئی چونی و چگونگی است - چرایی و گوهر را بدست نمیدهد. گوهر تنها بکمک کاوش

زمینه میتواند دستاورد، انجام، فرجام و دستاورد کاوش است؛ نه **تهاد** از پیش؛ نویسنده درست وارونه آنرا انجام میدهد؛ **"منافع بورکراسی ضد انقلابی حاکم در شوروی"** را مینهد **کسه میخانجی** "نیازهای انقلاب ایران را تابع منافع دیپلماتیک بورکراسی استالینستی" دانستن برخداد "پشتک و واروهای تاکتیکی" در **میآید** یکچنین برخوردی تنها نامهی نوی بر "پشتک و واروهای تاکتیکی" حزب توده و پیچیده تر کردن پرسش بجای کوشش در پاسخ روشن بدان است. جای آغاز از پرسش، بررسی آن و سپس **گام** بگام برخاستن از ساده به پیچیده، تنها راهیکه در آن می **توان** بشناخت رخدادگی رسید، از ابوهی مفاهیم آغاز میشود که پرسش را بسی راز آمیخته مینماید. چگونه حزب توده نقش "ایجاد پایه ای در مبارزه طبقاتی در ایران و استفاده از آن بمنظور پیشبرد منافع بورکراسی ضد انقلابی حاکم در شوروی" را یافته است؟ **وانگهی** سخن از چه "پایه ای" است؟ یا سخن از پایه همچون پایه **سپایه** مجرد است؟ "بورکراسی ضد انقلابی" در پیوند با چه **انقلابی** آورده میشود؟ و یا اینجا نیز انقلاب همچون انقلاب بزبان **رانده** شده است؟ با روشن نبودن این پرسشها، هر چه بیشتر **رویم** تنها راز آمیختگی و تیرگی بیشتر میشود. "حزبی که ذاتانیا زهای **انقلاب** ایران را تابع منافع دیپلماتیک بورکراسی استالینستی میداند" یکی از این تیرگیهاست. "ذات" این حزب چیست که چنان نمودار **میشود**؟ "انقلاب ایران" کدام است؟ خود نویسنده هنوز بدستی دست اندر شکافتن تئوریک پرسشهایی است که تازه با روشن شدن **آنها** پرسش "انقلاب ایران" نیز روشن میشود. پس پیش از آن این سخن چه معنایی دارد؟ نویسنده که مفاهیم بالا را بدون برخورد **ویرسی** انتقادی کار میرسد ناچار در گام دیگر جای دریافت ماتریالیسم **دچار** دریافت پلیسی - جنایی - کارآگاهی تاریخ میشود و "تدارکات **خیانت** به انقلاب ایران" را پیش میکشد. فراموش کردن زمینرخداد **در** اینجا هم حزب توده و هم شوروی را در بر میگردد. نه آنکه چرا **نویسنده** در این نوشته باینکار دست نزده است، همه نمود شماری **و گوهر** نهی بالا گویای آنست. برای نمونه "پشتک و واروهای تاکتیکی" که همچون پدیداری روش سیاسی حزب "استالینست" پیش کشیده **میشود**، گویای چیزی جز همان پشتک وارو همچون پشتک وارو نیست. **روشن** نمیشود که پایه های طبقاتی آن چیست و چه پوش اجتماعی **را** باز مینماید. از مایه های آن نیز که چشم پوشیم پوسته بی بنست **میآید** که ویژگی کیمیایی نیست و در چند جریان طبقاتی گوناگون می- **تواند** پدید آید.

حزب توده را نخست نباید همچون این چند تن رهبران کنونی **اخی** و تراوشهای اندیشه شان دید. این همان راهی است که سر **انجام** به برآورد های بالا میرسد و پرسشی را روشن نمیکند. خود **پرسش** رهبران، پنداریا فیهاشان و روشهای سیاسییشان تازه از **راه** روشنگردن پرسش حزب توده روشن میشود. در زمینه رخداد **تیز** اگر تیک بنگریم میبینیم حزب توده باین چند تن رهبران، که **دیگر** کمتر کسی جدیشان میگیرد، فروکاسته نبود، جریانی اجتماعی **بود** که چند پوش سیاسی را در خود باز میتافت. از بررسی این **جهان** و زمینه آن است که میتوان پاسخ داد چرا حزب توده آن **چرا** را برگزید، چرا آن "پشتک و واروهای تاکتیکی" را زد و باید **هم** عزد و چرا سرانجام چند تن رهبران کشتی شکسته فروکاسته **چند** که چشم براه باد شرطه "تغییراتی نظیر یونان در ایران" **تست** اند. همینگونه است پیوند شوروی با این جریان. باید **بدون** رازآمیزی و اندیشه بافی نشان داد چرا شوروی تنها میتوانست **چنین** جریانی تکیه کند تا برنامه و روش خویش را در آن زمینه پیاده **سازد**. گوهر جریان را که پیوند آن با "بورکراسی" بار نمیآورد. **لین** وارونه بینی است. "بورکراسی" که نمیتواند در برگزیدن **میآید** خود را از زمینه رخداد رها سازد و به گوهر آفرینی پردازد. **وی** تنها میتواند نخست میان جریانهای رخداد، که بازتاب زمینه

است و نه خواست او، به گزینش پردازد. پس از آن نیز دگرگونیهای **پیوند** بازناسته به خواست او و پیرو دگرسانیهای برونسری است که **سرانجام** گوهر خویش را در پیوند پدیدار میسازد. بررسی نزدیکتر **پرسش** در گنجایش این نوشته نیست که پیشداشتهای آنها در آورد و **نشان** دادن پرسشهای انتقادی است.

۳- پیشداوری "دیالکتیکی"

آنچه بالا تر دیدیم نمونه یی بود از آغاز از مفاهیم جای آغاز **از** رخدادگی. روشن است که هر برخورد اندیشنده بجهان، **همینکه** اندیشه از زمینه غریزی خویش برجسته شد، نیازمند مفاهیم **است** و خرد بدون این ابزار نمیتواند گام بردارد. ولی مفاهیمی که **از** راه دریافت، برداشت و سرانجام داوری برگزیده و همچون ابزار **در** پوش اندیشه کارگرفته میشود، اگر خود از زمینه رخداد در **آورده** نشود، آنجا که از سنجش به گوهرهایی میگذریم، جای کمک به **شناخت** پایند آن میشود. چون داوری جای آنکه در آورده از **رخدادگی** باشد، بر نهاده بدان، پس پیشداوری است. دنباله **گریز** ناپذیر این شیوه نه دریافت رخدادگی، همانا نگریستن بدان **از** این دیدگاه دریافت سویه هایی از آن همچون نمونه و تأیید **پیشداوری** است. اینجا است که خرد در جنبه خود نهادن - خود **پذیرفتن** گرفتار میشود. نمونه روشنتر آنرا در برخورد زیر میتوان **یافت**:

"عجیبترین نظریه ای که تا بحال درباره چون و چرا ی **تغییر** و تحولات اخیر جامعه ایران دیده ایم در نشریه ۱۹ بهمن **تئوریک** آمده است. مثلاً در 'رساله جمعندی مبارزات سی **ساله** اخیر در ایران' (مندرچ در شماره های ۶ و ۵) ... **نویسنده** علت انقلاب سفید را چنین تشریح میکند: 'در **شرایطی** که بر اثر شکست خلق و سرکوب شدن او تضاد خلق **با دشمنانش** که تضاد عمده بود تخفیف یافته بود ... تضاد **بورژوازی** کمپرادور با فئودالیزم که یکی از تضاد های سیستم **فئودال** - کمپرادوری بود، تبدیل به تضاد عمده شد.' (ص ۶۵) **بنابراین**، با برداشت مکتبی از نظریه متافیزیکی مائو در رابطه **با** اینکه 'علت اساسی تکامل هر شیئی یا پدیده در بیرون آن **نیست** بلکه در درون آن است' (متافیزیکی از لحاظ د و مقوله **'درون'** و 'بیرون')، نویسنده ۱۹ بهمن هم 'انقلاب **سفید'** را بر اساس مبارزه برای حل این 'تضاد درونی' **شناسایی** کرده است. منتهی این 'اسلوب ماتریالیسم دیالکتیک' **یک** مسئله ساده را فراموش میکند آنهم اینست که امپریالیزم **بمنابه** یک نظام جهانی پدیده یی 'بیرون' از ایران نیست **بلکه** ایران خود 'درون' امپریالیزم است. **فهم** این مساله که نمیتوان تغییرات درون جز را بدون در نظر **گرفتن** تغییرات کل فهمید و در تحلیل نهایی تغییرات کل نقش **تعیین** کننده در تحول اجزاء دارد، و نه بالعکس؛ شاید **برای** هر مغز 'عادی' ساده باشد ولی نویسنده ۱۹ بهمن، **ناظم** 'اسلوب ماتریالیسم دیالکتیک' آنرا مشکلی لا ینحل مییابد." (همانجا، ص ۸)

راستی چرا دیدگاه مائوتسه تونگ که "علت اساس هر شیئی یا **پدیده** در بیرون آن نیست بلکه در درون آن است" بر پایه برجسته **کردن** "درون" و "بیرون" متافیزیکی است، ولی دیدگاه نویسنده که **"نیتوان** تغییرات درون جز را بدون در نظر گرفتن تغییرات کل فهمید **"بر پایه** برجسته کردن "جز" و "کل" دیالکتیکی؟ روشن است که **جز** از راه گریز به گفتگوی مکتبی نمیتوان باین پرسش پاسخ داد.

نویسنده انتقاد دیرا که بدیگران میکند، درباره خویش کار نمیرد، زیرا دیدگاه درین خویش انتقادی نیست، بر پیشداری استوار است که دگرگوئیهای جامعه ایران را بدون بررسی "مرحله کنونی اقتصاد جهانی" نمیتوان روشنکرد. وی جای آنکه بکوشد از راه کاوشزمینه چهارچوب و مرزهای باور خویش را دریابد و آنرا دریافت و داوری مشخص پس مثبت، گرداند، به همگامیش میافزاید و آنرا افزای باز-شناخت "متافیزیک" از "دیالکتیک" میگرداند. از اینرو است که "درون" و "بیرون" ماثوتسه تونگ متافیزیکی و "جزء" و "کل" خویش دیالکتیکی مینماید - چون این همراستای پیشداری است و آن نه - دنباله چنین برخوردی ندیدن جریان تاریخی دیدگاهها و پیوند آنها با رخدادگی، پس دریافتشان همچون چهرهای فراز تاریخی است. خود اندیشه "درون" و "بیرون" با چشمپوشی از چهر "ماثوتستی" آن، که سویه پیشیافته و تاریخفرهنگی است، در جدایی جریانها انتقادی، چپ ونوچپ از حزب توده و کوشش در بازتاب تئوریک بیکار طبقاتی درون جامعه باز و بازپیش کشیده شده است. اینکه آغازگاه برنامه و روش انقلابی باید بیکار طبقاتی رخ داده باشد و نه اندیشه "تناسب قوا در سطح جهانی" که سرانجام همه رخدادگی را بتضاد میان شوروی و آمریکا فرو میکاهد، دیدگاه نوی نیست. هر کدام از جریانها پابهای گسترشزمینه، بیکی از چهرهای تئوریک پیشیافته دست انداخته و این دیدگاه را در آن باز گفته است. گزیدن این یا آن افزار تئوریک پیشیافته از پیوندها و پیشویژه گروه یا گروههای بازتابنده، آن روشگردنی است. یکی به تئوری "درون" و "بیرون" دست میاندازد و میکوشد بکمک "تضاد" دگرگوئیهای جامعه را همچون فرجام بیکار طبقاتی دریابد و روشن سازد، دیگری مانند نویسنده به تئوری "حزب استالینیست" دست میبرد که "آغازگاهش مزایات طبقاتی واقعی نیست" (ص ۹۶). اینکه در آزمینه هر دو دیدگاه با چشمپوشی از چهرهای گوناگون خویش همان گرایش را باز میتابد. برای نویسنده روشن نیست. همین نشان میدهد که خود گرایش تا چه اندازه خود بخودی است و تاچه اندازه روشنفکران بدون آگاهی در آن گام برمیدارند. این گام برداشتن چون ناآگاه است و استوار بر پیشانتقادی نیست، بیشتر همان یکی دو گامی - ماند و پیگیرفته نمیشود. نویسنده اگر دیدگاه "مبارزات طبقاتی واقعی" خویش را آگاهانه و پیگیر دنبال میکرد، ناگزیر بود بکوشد دگرگوئیهای جامعه ایران را همچون فرجام آن دریابد و نشان هد آنگاه پرسشهایی برایش پیش میآید که نشان میداد اندیشه "رساله" آنگونه نیز "درون" گرا نیست و پیوند با "امپریالیزم" را در زمینه بیکار طبقاتی همچون "گمراهدور" بودن بخشی از بورژوازی باز میتابد. از این دیدگاه، کوشش آن نوشته گامی است در سوی بازتاب و دریافت دگرگوئیهای جامعه ایران همچون فرجام بیکار طبقاتی. اینکه تا چه اندازه می تواند در اینراه پیش رود و چهرهای ایدئولوژیک را بدور اندازد، در خود اینگونه جریانهای روشنفکری نهاده نیست. ندیدن این گرایش و سنجش دیدگاهها با پیشداری خویش نویسنده را بدانجامی - کشاند که خویشاوندی درونی "رساله" و جزوه "اصلاحات ارضی" نوشته چریکها را نبیند و اینیکی را تنها از آنرو پیشرفته تر انگارد که "سازمان چریکهای فدایی خلق یکی از چند گرایش انگشت - شماری است که بدرستی سعی کرده است تحولات اخیر ایران را در رابطه با "تحولات درونی سیستم جهانی امپریالیزم" تشریح کند. (همانجا، ص ۱)

روستاها و مشغول کار کشاورزی است در حالیکه امپریالیزم برای کارخانه های مونتاژ و غیره احتیاج بنیروی کار دارد و با عرضه بیشتر نیروی کار قیمت آن کاهش خواهد یافت.

(۲) - 'مصرف در جامعه' فتودالی محدود است بتولید و بیشتر تابع سنتی خاصی است و روابط پولی بسیار محدود می باشد. این امر دروازه 'روستاها' را بیروی کالا های امپریالیست میندد و آنها را از بازار فروش وسیعی محروم میسازد.

(۳) - 'تولید فتودالی شکل کالایی ندارد و بیشتر برای تامین احتیاجات محلی است. و این امر با نیاز امپریالیستها به مواد خام دارای تضاد است.'

(۴) - 'با بودن روابط تولید فتودالی، سرمایه گذاری امپریالیستی در بخش کشاورزی بسیار دشوار بود حال آنکه در تمام نقاط ایران امپریالیستها در بخش کشاورزی سرمایه گذاری کرده اند.' (همانجا، ص ۱۲)

نویسنده بدرستی میافزاید: "اگر درست باشد که تضاد های فوق همزیستی امپریالیزم و فتودالیزم را غیر ممکن میسازد سئوالیکه مطرح میشود اینست که پس چرا در گذشته این تضاد ها وجود نداشتند، و یا بعبارت صحیحتر، چرا فقط در مرحله فعلی این تضاد های طبیعی شدت گرفته اند؟ امپریالیزم، در گذشته نیز هم احتیاج بنیروی کار ارزان داشت و هم علاقتد بفروش کالا هایش در روستا و بخش کشاورزی بود. چرا فقط در این مرحله ب فکر تحقق دادن این امیال از طریق در هم شکستن 'سلطه' فتودالیزم افتاده است؟ تمام بحث بر سر اینست که چرا 'سلطه' امپریالیزم طبرغم آنکه با 'سلطه' فتودالیزم ماهیتا در تضاد است در مرحله پیشین امپریالیزم با آنکه به همین 'فتودالها' و از طریق تقویت آنها سلطه خود را حفظ میکرد، بنابراین نمیتوان صرفاً بر اساس 'تضاد های طبیعی' آیند و غل تحولات اخیر را در کرد." (همانجا)

پس پیشرفتیکه نویسنده بدان باور داشت کجا رفت؟ میبینیم که تنها هماهنگی نامردن "تحولات درونی سیستم جهانی امپریالیزم" با پیشداری نویسنده کافی است تا بدآوری ویژه بی در برخورد بدان در سنجش "رساله" برسد. آسروی دیگر آغاز از پیشداوریهها همانا برخورد بخود دیدگاههای آورده شده است. روشن نیست این دیدگاهها در رشته اندیشه نویسنده چه کار کرد و چه بازیگری را دارد. همچون دیدگاههای پراکنده در کنار و بدون پیوندی دروسی با یکدیگر مینماید. تنها پیوندیکه پیش کشیده میشود منفی و بر نهاده از سوی نویسنده است: ندیدن جریان در پیوند با "مرحله" کنونی اقتصاد جهانی دیگر چگونگیها دستامده. سنجش است روی نزدیکی به یادوری از این نهاد. خود "مرحله" کنونی اقتصاد جهانی "هنوز روشن بعیان نمیاید و برای بخش دوم کنار گذاشته میشود. از اینرو پیوند با آن چگونگی خویش را در برخورد بدیدگاهها نشان نمیدهد و همان نزدیکی یا دوری نیز یکسویه و جدانگرسنه باز گفته میشود. برای نمونه روشن نیست چرا دیدگاه چریکها بپرسش نزدیکتر است تا "رساله". تنها از اینرو که آن "بدرستی سعی کرده است" و این نه؟ برزمینه پرسشهای نویسنده نمیتوان بدین پاسخ داد. بدینگونه با چشمپوشی از زمینه، گرایشهای نهفته در پشت دیدگاهها نیز از بررسی و دریافت برون میافتد و انتقاد بدانها ناچار از روی پرسشهای بنیادی میبرد. چنین برخوردی نمیتواند از بن